

## بررسی شدت عدم تعادل فضایی و منطقه‌ای رفاه در استان‌های ایران (مطالعه مقایسه‌ای رفاه مبتنی بر دیدگاه هاروی و اسمیت)

محمدنبی شهیکی تاش<sup>۱</sup>: استادیار دانشکده اقتصاد و مدیریت، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران  
حسین یغفوری: استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران  
باقر درویشی: استادیار دانشکده اقتصاد و مدیریت، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

### چکیده

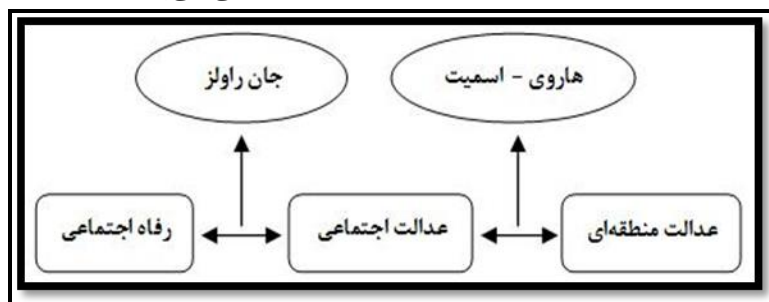
یکی از شاخص‌های سنجش عدالت منطقه‌ای، شاخص کاردینالی رفاه می‌باشد. این شاخص با توجه به اطلاعات درآمد سرانه مناطق و ضریب نابرابری منطقه‌ای محاسبه می‌شود و منعکس کننده سطح رفاه اقتصادی مناطق می‌باشد. در این مقاله برای ارزیابی شدت عدم تعادل فضایی رفاه اجتماعی در استان‌های ایران، از شاخص رفاه آمارتیاسن و کشش تابع رفاه اجتماعی در سال ۱۳۹۰ استفاده شده است. یافته‌های تحقیق بیانگر آن است که بیشترین سطح رفاه سرانه در استان‌های ایران مربوط به استان‌های تهران، بوشهر و مرکزی بوده و کمترین سطح رفاه مربوط به استان سیستان و بلوچستان می‌باشد. همچنین نتایج تحقیق نشان می‌دهد که در اکثر استان‌های غیر برخوردار، رتبه مالیات سرانه و متوسط نرخ مالیاتی بالاتر از رتبه درآمد سرانه است و این مسأله بر خلاف اصول عدالت مالیاتی در دریافت مالیات است. از این‌رو در راستای متعادل و متوازن ساختن توسعه مناطق مختلف، رویکرد مبتنی بر توسعه همه‌جانبه بر مبنای قابلیت‌ها، مزیت‌های نسبی، توانمندی‌ها و محدودیت‌های منطقه‌ای ضروری به نظر می‌رسد. یعنی آنکه می‌باید الگوی توسعه مبتنی بر آمایش سرزمین با استناد بر توازن منطقه‌ای و افزایش استانداردهای رفاهی دنبال شود. همچنین دولت می‌تواند با اتخاذ سیاست‌های بازتوزیعی مناسب، وضعیت نابرابری در درون استان‌ها و در بین استان‌های مختلف را بهبود ببخشد، در این راستا از جمله سیاست‌هایی که می‌توان پیشنهاد نمود اصلاح سیستم مالیاتی کشور است.

**واژه‌های کلیدی:** رفاه، تعادل منطقه‌ای، آمایش، توزیع درآمد، رفاه اجتماعی، ایران.

<sup>۱</sup> نویسنده مسئول: Mohammad\_tash@eco.usb.ac.ir، ۰۹۱۲۸۱۶۶۹۲۲

## بیان مسأله:

رفاه اجتماعی عبارت است از مجموعه‌ی سازمان‌یافته‌ای از قوانین، مقررات، برنامه‌ها و سیاست‌هایی که در قالب مؤسسات رفاهی و نهادهای اجتماعی به منظور پاسخگویی به نیازهای مادی و معنوی و تأمین سعادت انسان ارائه می‌شود؛ تا زمینه‌ی رشد و تعالی او را فراهم آورد. فیتزپتریک (۱۳۸۳) در تعریف سیاست اجتماعی از تعبیر دو سوی "رفاه / عدم رفاه" استفاده می‌کند؛ به این صورت که سیاست اجتماعی را روندی می‌داند که از طریق آن، رفاه یا بهزیستی، به حداکثر و عدم رفاه به حداقل می‌رسد. راولز معتقد است که رفاه اجتماعی ناشی از سرریزهای عدالت اجتماعی است و هاروی و اسمیت نیز معتقدند که هنگامی عدالت اجتماعی تحقق می‌یابد که عدالت افقی منطقه‌ای تحقق یابد. (شکل شماره ۱). این مدل نشان می‌دهد که رابطه‌ی رفاه اجتماعی و عدالت اجتماعی را جان راولز مطرح می‌کند و هاروی و اسمیت نیز به رابطه‌ی عدالت منطقه‌ای و عدالت اجتماعی می‌پردازند



شکل ۱- مدل مفهومی هاروی و راولز در تعادل منطقه ای

بحث عدالت اجتماعی در ارتباط با عدالت منطقه‌ی در آراء دو تن از جغرافیدانان به نام‌های دیوید هاروی و دیوید اسمیت به صورت برجسته به چشم می‌خورد. دیوید هاروی از جغرافیدانان رادیکال نیمه‌ی دوم قرن بیستم است که در کتاب عدالت اجتماعی و شهر (۱۹۷۳) مفهوم عدالت اجتماعی را کمک به خیر و صلاح همگانی، ملاک توزیع درآمد در مکان‌ها، تخصیص عادلانه منابع و رفع نیازهای اساسی مردم تعریف می‌کند (کریمی و همکاران، ۱۳۸۷: ۷۴). وی در زمینه‌ی عدالت اجتماعی منطقه‌ای، توزیع عادلانه از راه‌های عادلانه را مطرح می‌کند و بر این باور است برای رسیدن عدالت منطقه‌ای با در نظر داشتن اصول عدالت اجتماعی باید توزیع درآمد به طریقی باشد که اولاً نیازهای جمعیت منطقه برآورده شود؛ ثانیاً تخصیص منابع به طریقی صورت گیرد که ضرایب فزاینده‌ی بین منطقه‌ای به حداکثر برسد؛ ثالثاً تخصیص منابع اضافی به طریقی باشد که در رفع مشکلات خاص ناشی از محیط اجتماعی و فیزیکی مؤثر باشد؛ همچنین ساز و کارهای نهادی، سازمانی، سیاسی و اقتصادی به گونه‌ای باشد که دورنمای زندگی در محروم‌ترین مناطق تا حد امکان بهتر شود. اگر این شرایط موجود باشد آنگاه می‌توان به توزیع عادلانه که به شیوه‌ی عادلانه به دست آمده نائل شد (حاتمی‌نژاد و همکاران، ۱۳۸۸: ۹۳).

هاروی (۲۰۱۱) درباره‌ی توزیع منطقه‌ای عادلانه می‌گوید: نخستین گام در توزیع منطقه‌ای عادلانه این است که مفهوم هر یک از سه معیار نیاز، سود همگانی و استحقاق در چارچوب منطقه‌ای تعیین شود. سپس باید ابزار مناسبی برای ارزشیابی و اندازه‌گیری توزیع بر پایه‌ی این معیارها به دست آید و آمیزه‌ای از این سه معیار را در چارچوب نظریه‌ای برای ارزشیابی تخصیص منابع به مناطق گوناگون به کار گرفته شود و مناطقی را که از این هنجارهای عدالت اجتماعی دورترند، تعیین کرد. هاروی ناموزونی سرمایه‌گذاری منطقه‌ای را زمانی می‌پذیرد که هدف آن از میان برداشتن مشکلات محیطی باشد، و گرنه آن را مانعی بر سر راه برآورده شدن نیازها و تأمین مصالح عمومی می‌داند. دیوید اسمیت اولین جغرافیدانی بود که درباره‌ی کیفیت زندگی، رفاه و عدالت اجتماعی در جغرافیا صحبت کرد. این

جغرافیدان برای بررسی کیفیت زندگی، رفاه و عدالت اجتماعی از شاخص‌های اجتماعی ذهنی و مقایسه‌ی عینی استفاده می‌کند. شاخص‌های مورد تأکید اسمیت را بهداشت، مسکن، خدمات عمومی، شادمانی خانوادگی، تعلیم و تربیت، فرصت‌های اشتغال، حقوق و مزد، خوراک، حق رأی، امید به زندگی، مصرف سرانه‌ی پروتئین، درصد ثبت نام در مدارس، تعداد متوسط تلفن، روزنامه و نظایر آن تشکیل می‌دهند.

اکنون هدف محوری این مقاله بررسی شدت عدم تعادل منطقه‌ای و فضایی از بعد رفاه، در استان‌های ایران است. ایران کشور پهناوری است که متشکل از ۳۱ استان می‌باشد. به دلیل برخی از مواهب جغرافیایی و منطقه‌ای برخی از استان‌ها به عنوان مناطق توسعه‌یافته‌تر شناخته می‌شوند؛ به عبارتی سرانه تولید ناخالص داخلی برخی از استان‌ها بسیار زیاد و برخی اندک است. همچنین توزیع جمعیت در استان‌های کشور به صورت ناهمگن می‌باشد و در برخی استان‌ها تراکم جمعیتی نسبت به مساحت استان بسیار زیاد و در برخی اندک است. از طرفی الگوهای سیاستی و تابع رفاه اجتماعی کشور به گونه‌ای بوده که برخی استان‌ها از نظر زیرساخت‌های لازم برای رشد، بهره‌مندتر از سایر استان‌ها می‌باشند. حال سؤال آن است که با توجه به متفاوت بودن تولید ناخالص داخلی، سطح جمعیت، بهره‌مندی از زیرساخت‌های رشد و سایر عوامل تأثیرگذار بر عدم تعادل‌های منطقه‌ای و جغرافیایی، کدامیک از استان‌های کشور دارای درجه رفاهی بالاتری می‌باشند و کدامیک دارای سطح رفاهی کمتری می‌باشند؟ پاسخ علمی به این سؤال می‌تواند از نظر عملی الگوی سیاست‌گذاری مناسبی در زمینه تخصیص و توزیع منابع، امکانات و فرصت‌ها در اختیار سیاست‌گذاران بخش عمومی کشور برای رفع عدم تعادل‌های ایجاد شده قرار دهد. لذا در این مقاله برای پاسخ به این سؤال از تابع رفاه اجتماعی آماریاسن استفاده شده که دارای ویژگی تجزیه‌پذیر نسبت به درآمد و جمعیت می‌باشد. برای نیل به این هدف ابتدا مبانی نظری و شاخص‌های ارزیابی رفاه اجتماعی در این تحقیق معرفی شده، سپس سطح رفاه استان‌های کشور با استفاده از شاخص رفاه آماریاسن و «کشش رفاهی نسبت به برابری و کارایی» بررسی شده و در نهایت به یافته‌های این مقاله اشاره شده است.

#### پیشینه تحقیق:

در جداول شماره ۱ و ۲ به تحقیقات انجام گرفته در خارج و داخل کشور در زمینه سنجش و بررسی رفاه و توسعه یافتگی نواحی مختلف جغرافیایی اشاره می‌شود.

جدول ۱- مروری بر مهم ترین مطالعات خارجی انجام شده در زمینه موضوع تحقیق

نویسنده	هدف تحقیق	شاخص رفاهی	نتیجه
کوول (۱۹۹۹)	بررسی توزیع درآمد، رفاه اجتماعی و نابرابری در جامعه	منحنی لورنز، شاخص تایل و شاخص آتکینسون	در این تابع میانگین درآمدی با رفاه اجتماعی رابطه ای مستقیم دارد و با افزایش میانگین درآمدی رفاه اجتماعی نیز افزایش می یابد و به صورت مشخص نابرابری درآمدی با رفاه اجتماعی رابطه ای معکوس دارد که افزایش نابرابری باعث کاهش رفاه اجتماعی خواهد شد.
یتزکی (۱۹۸۲)	بررسی کاربرد اقتصاد رفاه در مساله تعیین وزن های توزیعی	کشش مطلوبیت نهایی افراد و یا مطلوبیت نهایی جامعه	دو رویکرد توابع رفاه اجتماعی و مطلوبیت افراد در این تحلیل دارای ارتباط مستقیم هستند و این ارتباط از طریق انتخاب افراد تحت نااطمینانی صورت می گیرد.
مکپدهی (۲۰۰۶)	ارزیابی توابع رفاه اجتماعی در ادبیات اقتصادی	معیارهای منحنی لورنز به صورت عمومی و تعمیم یافته برای بررسی اردینالی و تابع آمارتیا سن برای بررسی کاردینالی رفاه اجتماعی	بیشتر توابع رفاه اجتماعی در دسترس در ادبیات اقتصادی دارای شرایط بهینه پارتو می باشند و افزایش در درآمد هر شخص در اجتماع منجر به افزایش رفاه اجتماعی می گردد
مکپدهی و رائو (۲۰۰۵)	ارزیابی سطح رفاه در کشور استرالیا	معیار آمارتیا سن و شکل غیر مطلوبیتی از تابع رفاه اجتماعی ساموئلسون - برگسون	ایالت های ویکتوریا و کوینلند در استرالیا دارای ماکزیمم سهم درآمد کل و ۷۰ درصد رفاه کل جامعه ی استرالیا را دارا می باشند. همچنین مشاهده شده که کاهش در نسبت سهم رفاه اجتماعی به درآمد، در ایالت های شرق استرالیا و مناطق مرکزی کشور استرالیا و نیز افزایشی در همین نسبت در تاسمانیا و سرزمین های شمالی بوجود آمده است.
کولا (۲۰۰۲)	ارزیابی سطح رفاه در کشور هندوستان	تابع مطلوبیت برگسون - ساموئلسون معیار تابع مطلوبیت مصرف قراردادی که فرض بر مطلوبیت نهایی نزولی دارد	از طریق وزن های رفاهی میتوان برای پروژه های خاص تصمیم قطعی گرفت و این کاملاً روشن است که این نوع تحلیل هزینه - فایده یک الگوی تصمیم گیری در اختیار سیاست گذار قرار می دهد. با استفاده از این تحلیل نواحی دارای فقر بیشتر در هندوستان وزن رفاهی بالاتری نسبت به مناطق ثروتمندتر دارد.
چارلوت و همکاران (۲۰۰۵)	برسی رویکردهای مختلف رفاه، مدل استاندارد توسعه یافته بوسیله کروگمن	توابع رفاه مطلوبیت گرایان و طرفداران مکتب رالز	کارگرانی که در مکان های مختلف به صورت پراکنده فعالیت دارند میزان نابرابری درآمدی بالاتری دارند، در نتیجه سطح رفاهی آنها کاهش یافته، به همین ترتیب کارگرانی که در یک مکان خاص فعالیت دارند، میزان نابرابری درآمدی آنها کاهش یافته و سطح رفاهی بالاتری دارند.

منبع: مطالعات کتابخانه ای تحقیق، ۱۳۹۲.

## جدول ۲- مروری بر مهم‌ترین مطالعات داخلی انجام شده

نویسنده	هدف پژوهش	شاخص رفاهی	نتیجه
نیلی (۱۳۷۵)	بررسی متقابل بین اهداف رشد اقتصادی و توزیع درآمد و سطح رفاه	معیار آمارتیبسن	اگر شاخص سن را مبنای ارزیابی قرار دهیم، اقتصاد کشور از نظر رفاه اجتماعی بهترین وضعیت را در سال ۱۳۶۲ و بدترین وضعیت را در سال ۱۳۶۷ تجربه نموده است.
موسی خانی (۱۳۷۸)	بررسی وضعیت رفاه اجتماعی کشور و روند تغییرات آن برای خانوارهای مختلف	شاخص رفاه اجتماعی سن و شاخص رفاه اجتماعی کاکوانی	از سال ۱۳۶۳ به سال ۱۳۶۸ شاخص‌های واقعی رفاه، افزایش کمی نشان داده و شاخص‌های نابرابری کاهش یافته‌اند. از سال ۱۳۶۸ به سال ۱۳۷۲ برای شاخص‌های رفاه بالاترین درصد افزایش با مقادیر اسمی و واقعی مشاهده شده و شاخص‌های نابرابری نیز بهبود یافته‌اند.
رییس دانا (۱۳۷۹)	معرفی نقادانه‌ی چند الگوی رفاه اجتماعی	الگوهای نظری	الگویی وجود دارد که بیشتر به صورت پل ارتباطی بین نظریه بازار و نظریه برنامه‌ریزی است. هزینه‌های اجتماعی نامرئی که در امر تخصیص منابع برای رفع برخی از برخوردها پدید می‌آیند، البته خیلی بالا هستند و باید ارزیابی شود و باید حتماً فرصت‌هایی برای بازتاباندن تقاضاهای مردم در قیمت‌های بازار قائل شد.
سامتی و حسینی (۱۳۸۰)	برآورد تابع مطلوبیت دولت و اندازه‌گیری شاخص رفاه	توابع ساختاری مخارج و مالیات که از حداکثرسازی تابع مطلوبی مقید دولت	افزایش مالیات‌ها برای تامین مخارج جاری و مخارج عمرانی منجر به افزایش رفاه اجتماعی می‌شود در حالی که افزایش استقراض داخلی تنها در صورتی موجب افزایش رفاه اجتماعی می‌شود که به مصرف مخارج عمرانی برسد.
اشرفی و گلی (۱۳۸۷)	بررسی وضعیت توزیع درآمد و سطح رفاه در ایران	ضریب جینی شاخص رفاه سن مقایسه توزیع درآمد بررسی سهم ۴۰ درصد پایین درآمدی (هزینه‌ای)، ۲۰ درصد بالا درآمدی (هزینه‌ای) مجموع دهک‌های نهم و دهم درآمدی	نتایج مطالعه آنها نشان می‌دهد که شاخص رفاه سن طی دوره ۱۳۶۸ تا ۱۳۸۶ تقریباً دارای روند صعودی بوده و فقط در سال‌های ۱۳۶۹، ۱۳۷۴، ۱۳۷۶ و ۱۳۷۶ با کاهش روبرو شده است. در مجموع سال ۱۳۸۶ بهترین و در سال ۱۳۶۹ بدترین سال بر مبنای این شاخص است.

منبع: مطالعات کتابخانه‌ای تحقیق، ۱۳۹۲.

## مواد و روش تحقیق:

برای سنجش رفاه مانند اغلب مفاهیم دیگر، نیاز به تعیین شاخص‌هایی است که هر کدام جنبه‌ای از رفاه را مورد ارزیابی قرار دهد. اصولاً در ارزشیابی میزان رفاه اجتماعی یک جامعه، اولویت با شاخص‌هایی است که بر واقعیت اجتماعی منطبق و به سهولت قابل بررسی و اندازه‌گیری باشند. زمانی شاخص‌ها می‌توانند بیانگر واقعیت‌های موجود باشند که وضعیت‌های خاص اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن جامعه را در نظر بگیرند، به همین جهت در مراحل اولیه برای تهیه شاخص‌های رفاه اجتماعی هر کشور یا منطقه، مجموعه‌ی گسترده‌ای از شاخص‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرند تا از بین آنها شاخص‌هایی که بیشتر متناسب با شرایط اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی آن منطقه هستند. در ادبیات مربوط به توابع رفاه اجتماعی، معیارهای متنوعی توسط داسگوپتا، سن و استارت<sup>۱</sup> (۱۹۷۰)، ششینسکی<sup>۲</sup> (۱۹۷۲)، سن<sup>۱</sup> (۱۹۷۴)، یتزهاکی<sup>۲</sup> (۱۹۷۹)، شوروکز<sup>۳</sup> (۱۹۸۳)، کاکوانی<sup>۴</sup> (۱۹۸۴)، داگوم<sup>۵</sup> (۱۹۹۰ و ۱۹۹۳)، مکاپدهی<sup>۶</sup>

<sup>۱</sup> -Desgupta, Sen, Starett<sup>۲</sup> -Sheshinski

(۲۰۰۱، ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴) و مطرح شده است. اما تابع رفاه آمارتیاسن بدلیل مبانی نظری قوی و معرفی آکسیوم‌های رفاه، اهمیت زیادی دارد. آمارتیاسن تابع رفاه اجتماعی را به صورت تابعی از مطلوبیت‌های افراد تعریف می‌کند که ناشی از موقعیت‌های اجتماعی اشخاص است. آمارتیاسن با توجه به آکسیوم رفاه شکل عمومی  $W(X) = \mu(1-G)$  را برای تابع رفاه اجتماعی کاردینالی معرفی نمود که  $\mu$  میانگین درآمد و  $G$  نیز ضریب جینی است (Sen, 1974: 395). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این تابع آن است که هر چه درآمد فرد بالاتر باشد به نسبت رتبه‌اش در رفاه اجتماعی اهمیت کمتری خواهد داشت. یعنی هر چه درآمد یک فرد افزایش می‌یابد، اهمیت رفاه آن در رفاه جامعه به نسبت رتبه‌اش کاهش می‌یابد و دارای خاصیت بهینگی پارتو است. تابع تعمیم یافته رفاه آمارتیاسن به صورت زیر است:

$$W(X) = \mu^\beta (1-G) \quad (1)$$

که  $\beta$  پارامتری بین صفر و یک است. هر چه  $\beta$  کاهش یابد نقش کارایی نسبت به برابری کاهش می‌یابد و وقتی  $\beta = 0$  است رفاه جامعه در برابری است (Sheshinsky, 1972: 98). اما در این مقاله در راستای سنجش ایده هاروی و اسمیت در مورد عدالت منطقه‌ای، می‌باید از تابع رفاه اجتماعی تجزیه‌پذیر بر مبنای زیرگروه‌های جمعیت استفاده نمود. اصل تجزیه‌پذیری دلالت بر این دارد که رابطه‌ای منسجم بین رفاه در کل جامعه (کشور) و رفاه در بین گروه‌های تشکیل دهنده آن جامعه (استان‌ها) وجود دارد. اگر معیار رفاه این اصل را برآورده سازد می‌توان بر اساس آن رفاه کل را به صورت تابعی از رفاه درون گروه‌های تشکیل دهنده آن جامعه و رفاه در بین گروه‌ها بیان نمود (Mekapedhy, 2001: 141).

یک معیار رفاه به صورت جمع‌پذیر تجزیه پذیر است اگر بتوان آن را بر حسب جمع وزنی مقادیر رفاه محاسبه شده برای گروه‌های جمعیتی بعلاوه رفاه حاصل از تفاوت بین میانگین درآمد گروه‌ها نوشت. لذا برای ارزیابی دقیق سطح رفاه در کشور و تشخیص سطح رفاه در هر یک از استان‌ها نیاز است از یک شاخص تجزیه‌پذیر رفاهی استفاده نمود. در این بخش درصمیم که با توجه به شاخص کاردینالی رفاه آمارتیاسن به یک تابع تجزیه‌پذیر دست یابیم. همانطور که در رابطه رفاهی سن اشاره شد دو مؤلفه مهم وجود دارد که عبارتند از ضریب جینی و میانگین درآمد. می‌دانیم که ضریب جینی را نمی‌توان بصورت متعارف به وسیله زیرگروه‌های جمعیت (بین گروه و درون گروه) تجزیه نمود اما می‌توان با استفاده از روش پودر<sup>۷</sup> (۱۹۹۳) بصورت متمایز از روش‌های عرف تجزیه‌پذیری شاخص‌های نابرابری، این شاخص را تجزیه نمود. می‌توان از روش پودر (۱۹۹۳) استفاده نمود و توابع رفاه اجتماعی (SWF) را تجزیه نمود. در این تحقیق تابع رفاه اجتماعی کشور به صورت مجموع موزون از رفاه استان‌ها به صورت  $W = \sum_{i=1}^g \Omega_i w_i$  در نظر گرفته شده است که  $w_i$  بیانگر رفاه  $i$  امین استان و  $\Omega_i$  بیانگر وزنی است که به هر یک از استان‌ها اختصاص می‌یابد و  $g$  نیز تعداد استان‌ها را نشان می‌دهد. با به کارگیری روش پودر (۱۹۹۳) ضریب جینی را می‌توان به صورت زیر به زیرگروه‌هایی از جمعیت به صورت  $G = \sum_i \left\{ \frac{n_i \mu_i}{n \mu} \right\} C_i$  تجزیه نمود. که در این رابطه  $C_i$

<sup>1</sup> -Sen

<sup>2</sup> -Yitzhaki

<sup>3</sup> -Shorrocks

<sup>4</sup> -Kakwani

<sup>5</sup> -Dagum

<sup>6</sup> -Mukhopadhaya

<sup>7</sup> -Podder

بیانگر ضریب تمرکز گروه  $i$  و تعداد افراد در گروه  $i$  و میانگین درآمدی در گروه  $i$  ام را نشان می‌دهد. همچنین  $n$  و  $\mu$  به ترتیب کل جمعیت و میانگین درآمدی همه گروه‌ها را نشان می‌دهد که در این مقاله منظور از گروه، استان‌های کشور می‌باشد. بر این اساس تابع رفاه اجتماعی تعمیم یافته آمارتیاسن به صورت زیر برای سنجش عدم تعادل فضایی طبق نگرش هاروی و اسمیت استفاده شده است:

$$W = \sum_i \frac{n_i}{n} \frac{\mu_i}{\mu} \mu^\beta - \sum_i \frac{n_i}{n} \frac{\mu_i}{\mu^{1-\beta}} C_i = \sum_i \frac{n_i}{n} \frac{\mu_i}{\mu^{1-\beta}} (1 - C_i)$$

$$= \sum_i \left[ \frac{n_i}{n} \left( \frac{\mu_i}{\mu} \right)^{1-\beta} \right] \mu_i^\beta (1 - C_i) = \sum_i \Omega_i W_i \quad (2)$$

که  $\Omega_i = \frac{n_i}{n} \left( \frac{\mu_i}{\mu} \right)^{1-\beta}$  بیانگر وزن هر یک از زیرگروه‌ها و  $W_i = \mu_i^\beta (1 - C_i)$  رفاه هر یک از زیرگروه‌ها می‌باشد. همان‌طور که در  $\Omega_i$  مشاهده می‌شود وزن اختصاص یافته به تابع رفاهی به سهم جمعیت هر یک از گروه‌ها، نسبت میانگین درآمدی زیرگروه‌ها به میانگین درآمد کل و ارزش  $\beta$  بستگی دارد. هر چه ارزش  $\beta$  افزایش یابد اهمیت نسبت میانگین‌های درآمدی در  $\Omega_i$  کاهش می‌یابد (Mekapedhi, 2003: 98). می‌توان به صورت زیر سهم نسبی رفاهی هر یک از زیرگروه‌ها را محاسبه نمود:

$$\frac{\Omega_i W_i}{W} = \frac{\left[ \frac{n_i}{n} \left( \frac{\mu_i}{\mu} \right)^{1-\beta} \right] \mu_i^\beta (1 - C_i)}{\mu^\beta (1 - G)} = \frac{n_i}{n} \frac{\mu_i}{\mu} \frac{(1 - C_i)}{1 - G}$$

$$(3)$$

مشاهده می‌شود که سهم رفاهی هر یک از زیرگروه‌ها به سهم درآمدی هر یک از زیرگروه‌ها و ضریب تمرکز زیرگروه‌ها بستگی دارد و پارامتر  $\beta$  هیچ تأثیری ندارد. در رابطه سهم رفاهی عنصر  $\frac{1-C_i}{1-G}$  به عنوان معیار «برابری نسبی در گروه» شناخته می‌شود. اگر ارزش این نسبت در گروه  $i$  بزرگتر از یک باشد می‌توان نتیجه گرفت درجه نابرابری درآمد در گروه  $i$  کمتر از درجه نابرابری کل می‌باشد. لذا با توجه به رابطه سهم رفاهی می‌توان نتیجه گرفت سهم نسبی رفاه کل به دو دلیل زیر تغییر می‌یابد: ۱- تغییرات سهم درآمدی هر زیرگروه ۲- تغییرات معیار برابری نسبی در هر زیرگروه. یکی دیگر از مفاهیم مهم در تحلیل اقتصاد رفاه که در این مقاله در راستای سنجش شدت عدم تعادل فضایی رفاه استفاده شده، ارزیابی کشش تابع رفاه اجتماعی (SWF) نسبت به شاخص برابری (در اینجا  $1 - C_i$ ) برای هر یک از زیرگروه‌ها می‌باشد. می‌توان ثابت نمود کشش تابع رفاه اجتماعی نسبت به شاخص برابری در هر یک از زیرگروه‌ها به صورت زیر محاسبه می‌شود:

$$\eta_{1-C_i}^W = \frac{\partial W}{\partial (1 - C_i)} \frac{1 - C_i}{W} = \frac{n_i}{n} \frac{\mu_i}{\mu} \frac{1 - C_i}{1 - G}$$

$$(4)$$

که در این شرایط کشش تابع رفاه اجتماعی نسبت به شاخص برابری با سهم نسبی رفاهی هر یک از زیرگروه‌ها برابر می‌باشد. لذا در تابع رفاه تعمیم یافته سن "سهم نسبی رفاهی" هر یک از گروه‌ها "کشش تابع رفاه اجتماعی نسبت به برابری" هر یک از زیرگروه‌ها را نشان می‌دهد. اما آنچه که برای سیاست‌گذار اجتماعی بیشتر حائز اهمیت است آگاهی نسبت به "کشش رفاهی نسبت به تغییرات نسبی درآمد" در هر یک از زیرگروه‌ها است. لذا با توجه به متغیرهای تأثیرگذار در تابع رفاه اجتماعی بایستی بتوانیم رابطه زیر را محاسبه کنیم:

$$\eta_{\mu_i}^W = \frac{\mu_i}{\mu} \frac{n_i}{n} (\beta - 1) + \eta_{1-C_i}^W$$

$$\eta_{\mu_i}^W = \frac{\mu_i}{\mu} \frac{n_i}{n} (\beta - 1) + \frac{w_i \Omega_i}{w}$$

$$(5)$$

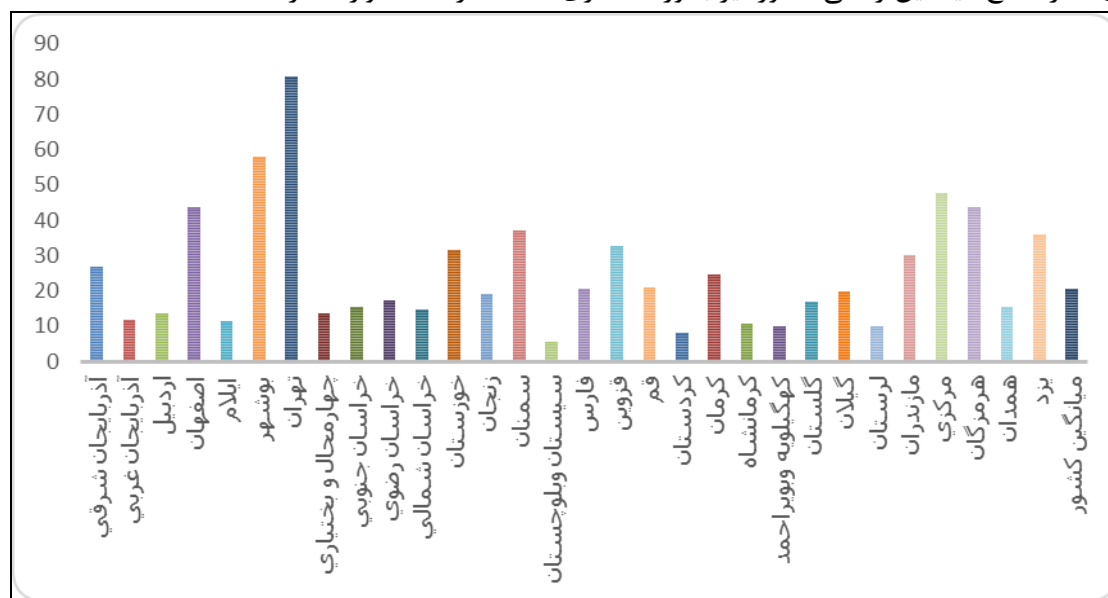
مشاهده می‌شود در صورتی که  $\beta = 1$  باشد و تابع رفاه اجتماعی سن

(SSWF) را در نظر بگیریم، کشش تابع رفاه اجتماعی نسبت به درآمد، برابر با سهم نسبی رفاهی هر یک از زیرگروه‌ها است و اگر  $\beta < 1$  باشد، کشش تابع رفاه اجتماعی نسبت به درآمد زیرگروه‌ها کوچکتر از کشش تابع رفاه اجتماعی نسبت به شاخص برابری در زیرگروه‌ها می‌شود. با توجه به روابط استخراج شده فوق می‌توان ادعا نمود که هر سیاست‌گذار اجتماعی بایستی با انتخاب یک الگوی سیاستی مناسب، ارزیابی مناسبی از دو فاکتور مهم رفاهی یعنی شاخص برابری و دیگری سهم درآمدی در هر یک از زیرگروه‌های اجتماعی داشته باشد. با توجه به مبانی نظری فوق اکنون می‌توان ارزیابی از شدت عدم تعادل فضایی رفاه در استان‌های کشور ارائه نمود. برای بررسی دقیق‌تر این مسأله ابتدا میزان نابرابری درون استان‌های کشور مورد بررسی قرار می‌گیرد و پس از آن سطح رفاه و سایر شاخص - های رفاهی محاسبه می‌گردد.

### یافته‌های تحقیق:

#### سنجش شدت عدم تعادل فضایی رفاه در استان‌ها:

در این بخش با توجه به معیارهای معرفی شده در بخش دوم مقاله درصددیم به ارزیابی شدت عدم تعادل فضایی سطح رفاه، در استان‌های ایران بپردازیم. در این مقاله در راستای محاسبه روابط شماره یک تا پنج از داده‌های خام هزینه- درآمد مرکز آمار ایران در سال ۱۳۹۰ استفاده شده است. نتایج شاخص آمارتیا سن تعمیم‌یافته در نمودار شماره ۱ ارائه گردیده است. طبق این شاخص بیشترین سطح رفاه در استان‌های ایران مربوط به استان تهران با ضریب رفاهی ۸۰/۹۳، استان بوشهر با ضریب رفاهی ۵۸/۱۲ و استان مرکزی با ضریب رفاهی ۴۷/۷۶ بوده و کمترین سطح رفاهی مربوط به استان سیستان و بلوچستان با ضریب رفاهی  $W = ۵/۵۹$ ، سپس استان کردستان با ضریب رفاهی  $W = ۸$  می‌باشد. نتایج این، مطالعه نشان می‌دهد که پس از استان سیستان و بلوچستان و کردستان استانی‌هایی مانند کهگیلویه و بویراحمد، لرستان، کرمانشاه، ایلام و آذربایجان غربی دارای کمترین سطح رفاهی در کشور بوده‌اند، بطوری که از سطح میانگین رفاهی کشور نیز بطور معناداری فاصله دارند.<sup>۱</sup> (نموار شماره ۱).



نمودار ۱- سنجش ضریب رفاهی در استان‌های ایران در سال ۱۳۹۰

<sup>۱</sup> - شایان ذکر است که در تولید ناخالص داخلی برخی از استان‌ها مانند ایلام، بوشهر، خوزستان، هرمزگان و کهگیلویه و بویراحمد، نسبت به واقعیت انحراف وجود دارد. زیرا در این استان‌ها بخشی از درآمد حاصل از نفت در تولید ناخالص استانی منعکس می‌گردد.



با مقایسه نحوه توزیع شاخص تجزیه‌پذیر رفاه و نحوه توزیع جمعیت در استان‌های ایران مشاهده می‌شود که تناسب معناداری بین رفاه و سطح جمعیت بین استان‌های کشور وجود ندارد. بعبارتی در شرایط توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌ها انتظار بر آن است که ۲۰ درصد جمعیت از ۲۰ درصد منابع رفاهی جامعه بهره‌مند گردند. اما این تناسب در استان‌های ایران برقرار نبوده است. برای مثال استان تهران با دارا بودن ۱۸/۸ درصد جمعیت کشور دارای سهم رفاهی ۳۲/۵۹ بوده در حالی که استان ایلام با دارا بودن ۸ صدم درصد جمعیت کشور دارای سهم رفاهی ۰/۵۱ است. بر مبنای شاخص سهم رفاهی نیز مشاهده می‌شود که بیشترین سهم رفاهی مربوط به استان تهران با ضریب ۳۲/۵۹ درصد و استان اصفهان با ضریب ۷/۹ درصد می‌باشد. همچنین در این مقاله با توجه به کشش رفاه نسبت به شاخص برابری و شاخص کارایی ارزیابی نسبت به حساسیت استان‌های کشور در قبال تغییر سطح درآمد سرانه و در قبال الگوی توزیعی ارائه شده است. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد که استان تهران، اصفهان، خوزستان و خراسان رضوی به ترتیب با داشتن کشش‌های رفاهی نسبت به درآمد  $(\eta_{\mu}^w)$  ۰/۶۳، ۰/۱۶، ۰/۱۳ و ۰/۱۲ حساسیت بسیار زیادی به متغیر درآمدی دارند. این شاخص نشان می‌دهد که برای بهبود سطح رفاه در این استان‌ها بهترین سیاست بکارگیری الگویی برای افزایش قدرت خرید و افزایش درآمد حقیقی است. در حالی که در استان ایلام، خراسان جنوبی، کهگیلویه و بویراحمد، اردبیل و چهارمحال بختیاری بترتیب با داشتن کشش‌های درآمدی ۰/۱۳، ۰/۰۲ و ۰/۰۲۱ کمترین حساسیت به درآمد وجود دارد.

همچنین بر مبنای شاخص " کشش رفاهی نسبت به برابری " مشاهده می‌شود که استان‌های یزد، همدان و هرمزگان بترتیب با دارا بودن " کشش رفاهی نسبت به برابری " ۰/۰۱، ۰/۰۳ و ۰/۰۲ بیشترین حساسیت را به الگوی توزیع درآمد دارند. به عبارت دیگر بهبود توزیع درآمد در این استان‌ها نقش معناداری در افزایش سطح رفاه استان به همراه دارد و در استان‌های آذربایجان شرقی و غربی کمترین حساسیت به بهبود توزیع درآمد (بعنوان متغیری که منجر به افزایش سطح رفاه استان می‌شود) وجود دارد. در جدول شماره ۳ از معیار برابری نسبی در گروه  $(\frac{1-C_i}{1-G_i})$  برای ارزیابی درجه نابرابری درآمد در استان‌های کشور استفاده شده است. مشاهده می‌گردد که استان‌های بوشهر، خوزستان، کردستان، کهگیلویه و بویراحمد با دارا بودن  $\frac{1-C_i}{1-G_i} > 1$  دارای درجه نابرابری درآمد کمتری نسبت به درجه نابرابری کل در کشور می‌باشند و استان‌های خراسان جنوبی، خراسان رضوی و گلستان با دارا بودن  $\frac{1-C_i}{1-G_i} < 1$  دارای درجه نابرابری درآمد بیشتری نسبت به درجه نابرابری کل می‌باشند. همچنین با مقایسه سطح درآمد سرانه استان‌های کشور با میانگین درآمد سرانه کل  $(\frac{\mu^i}{\mu})$  مشاهده می‌شود که کمترین ضریب نسبی درآمد سرانه نسبت به کشور مرتبط به استان‌های سیستان و بلوچستان (۰/۴۳)، کردستان (۰/۵۰) کهگیلویه و بویراحمد (۰/۵۶)، لرستان (۰/۵۷) و ایلام (۰/۶) می‌باشد و بیشترین ضریب نسبی درآمد سرانه نسبت به کشور مربوط به استان‌های تهران (۱/۶۲)، بوشهر (۱/۳۳)، مرکزی (۱/۲۶)، اصفهان (۱/۲۴)، هرمزگان (۱/۲۲) و یزد (۱/۱۲) می‌باشد.

جدول ۳- ارزیابی زیرشاخص های رفاهی در استان های کشور

استان	توزیع جمعیت در استان ها (درصد)	نسبت در آمد سرانه هر استان بر درآمد سرانه کشور	معیار برابری نسبی	سهم رفاهی
آذربایجان شرقی	۵/۱۵	۰/۹۴	۱/۰۵	۵/۰۹
آذربایجان غربی	۴/۰۸	۰/۶۴	۱/۰۱	۲/۶۳
اردبیل	۱/۷۶	۰/۶۸	۱/۰۲	۱/۲۲
اصفهان	۶/۴۷	۱/۲۴	۰/۹۸	۷/۹۰
ایلام	۰/۷۸	۰/۶۰	۱/۰۸	۰/۵۱
بوشهر	۱/۲۶	۱/۳۳	۱/۱۴	۱/۹۰
تهران	۱۸/۸۸	۱/۶۲	۱/۰۷	۳۲/۵۹
چهارمحال و بختیاری	۱/۲۲	۰/۶۶	۱/۰۸	۰/۸۷
خراسان جنوبی	۰/۹۰	۰/۷۴	۰/۹۵	۰/۶۴
خراسان رضوی	۷/۹۳	۰/۷۸	۰/۹۷	۶/۰۲
خراسان شمالی	۱/۱۶	۰/۷۰	۱/۰۲	۰/۸۳
خوزستان	۶/۰۸	۰/۹۹	۱/۱۲	۶/۷۱
زنجان	۱/۳۸	۰/۷۹	۱/۰۶	۱/۱۵
سمنان	۰/۸۴	۱/۰۹	۱/۰۷	۰/۹۸
سیستان و بلوچستان	۳/۳۷	۰/۴۳	۱/۰۳	۱/۵۰
فارس	۶/۱۷	۰/۸۲	۱/۰۵	۵/۳۳
قزوین	۱/۶۲	۱/۰۳	۱/۰۸	۱/۷۹
قم	۱/۴۸	۰/۸۲	۱/۰۶	۱/۲۹
کردستان	۲/۰۶	۰/۵۰	۱/۱۰	۱/۱۴
کرمان	۳/۷۳	۰/۹۱	۱/۰۲	۳/۴۸
کرمانشاه	۲/۶۹	۰/۶۰	۱/۰۱	۱/۶۳
کهگیلویه و بویراحمد	۰/۹۰	۰/۵۶	۱/۰۹	۰/۵۶
گلستان	۲/۳۰	۰/۷۸	۰/۹۷	۱/۷۴
گیلان	۳/۴۴	۰/۸۲	۱/۰۲	۲/۸۸
لرستان	۲/۴۵	۰/۵۷	۱/۰۷	۱/۵۰
مازندران	۴/۱۶	۱/۰۲	۱/۰۱	۴/۲۷
مرکزی	۱/۹۳	۱/۲۶	۱/۰۴	۲/۵۳
هرمزگان	۱/۹۷	۱/۲۲	۱/۰۱	۲/۴۴
همدان	۲/۴۵	۰/۷۴	۱	۱/۸۰
یزد	۱/۴۰	۱/۱۲	۰/۹۹	۱/۵۶

منبع: یافته های تحلیلی تحقیق، ۱۳۹۲.

### کاهش عدم تعادل فضایی رفاه در ایران:

یکی از ابزارهایی که دولت از طریق آن می‌تواند به طور مستقیم به بازتوزیع درآمدها پرداخته و شدت عدم تعادل فضایی را کاهش دهد، مالیات است. برای مشخص ساختن جهت‌گیری مالیاتی دولت در استان‌های مختلف کشور، مالیات سرانه حقیقی و نرخ متوسط مالیات (یعنی درصدی از درآمد سرانه که به عنوان مالیات پرداخت می‌شود) را در

استان‌های مختلف محاسبه نموده و بر اساس آن استان‌ها را رتبه‌بندی نموده‌ایم، که نتایج در جدول شماره ۴ آمده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که در برخی استان‌ها، خصوصاً استان‌های محروم کشور، رتبه مالیات سرانه و متوسط نرخ مالیاتی بالاتر از رتبه درآمد سرانه است و این مسأله برخلاف اصول عدالت مالیاتی در دریافت مالیات است.

جدول ۴- رتبه استان‌های کشور بر اساس درآمد سرانه، مالیات سرانه و نرخ مالیات

استان	نرخ مالیات <sup>۱</sup>	مالیات سرانه	درآمد سرانه
تهران	۱	۱	۱
بوشهر	۲	۲	۲
مرکزی	۷	۴	۳
اصفهان	۳	۳	۴
هرمزگان	۱۵	۹	۵
یزد	۶	۶	۶
سمنان	۱۰	۸	۷
قزوین	۵	۷	۸
مازندران	۲۷	۱۶	۹
خوزستان	۴	۵	۱۰
آذربایجان شرقی	۱۶	۱۲	۱۱
کرمان	۱۴	۱۱	۱۲
قم	۲۰	۱۷	۱۳
گیلان	۲۲	۱۹	۱۴
فارس	۱۳	۱۳	۱۵
زنجان	۹	۱۰	۱۶
خراسان رضوی	۱۱	۱۴	۱۷
گلستان	۲۸	۲۲	۱۸
همدان	۲۶	۲۱	۱۹
اردبیل	۲۴	۲۴	۲۰
چهارمحال و بختیاری	۱۲	۱۸	۲۱
آذربایجان غربی	۲۳	۲۳	۲۲
ایلام	۸	۱۵	۲۳
کرمانشاه	۱۸	۲۰	۲۴
لرستان	۲۱	۲۶	۲۵
کهگیلویه و بویراحمد	۱۹	۲۵	۲۶
کردستان	۲۵	۲۸	۲۷
سیستان و بلوچستان	۱۷	۲۷	۲۸

منبع: یافته‌های تحلیلی تحقیق، ۱۳۹۲.

برای حل مشکل نابرابری در بین استان‌ها ممکن است پیشنهاد شود که نرخ‌های ملی تصاعدی مالیاتی به اجرا درآیند، اما به علت تفاوت قابل توجه هزینه‌ها و سطح قیمت‌ها در استان‌های مختلف، اجرای نرخ‌های تصاعدی مالیات

<sup>۱</sup> - این نرخ از طریق نسبت مالیات سرانه به درآمد بدست آمده است. همچنین رتبه کمتر به مفهوم مقدار بیشتر مالیات پرداختی است.

بر درآمد در سطح ملی قادر نیست که بخوبی اهداف توزیعی را دنبال نماید. به عنوان مثال اگر هزینه اجاره یک واحد مسکونی، در تهران دو برابر بجنورد باشد برقراری نرخ مشابه تصاعدی و حتی ثابت الزاماً عادلانه نیست. لذا اجرای نرخ‌های تصاعدی مالیات بر درآمد اگر در سطح مالیات‌های استانی برقرار شود با احتمال بیشتری عادلانه خواهد بود. بنابراین می‌توان در استان‌های مختلف با توجه به درجه اهمیت اهداف توزیعی در مورد انتخاب بین نرخ‌های ثابت یا تصاعدی تصمیم‌گیری نمود. در تشخیص و طراحی اهداف توزیعی اطلاعات و آمار مربوط به توزیع درآمد در استان‌ها و همچنین سطح رفاه استان‌های مختلف اهمیت ویژه‌ای دارد. در این زمینه می‌توان از اطلاعات و آمار مربوط به توزیع درآمد و شاخص سطح زندگی استان‌های مختلف کشور استفاده نمود. بهره‌گیری از این آمار و اطلاعات مربوط به جهت‌گیری سیاست‌های دولت و برنامه آمایش سرزمین، امکان تعیین نرخ‌های مالیات بر درآمد را از نقطه نظر ثابت و تصاعدی بودن فراهم می‌آورد. از این نظر در استان‌هایی که بالاترین نابرابری را دارند در طراحی نرخ‌های مالیات باید نرخ‌های تصاعدی مورد توجه قرار گیرد، شاخص سطح زندگی نیز می‌تواند در زمینه تعیین سطح نرخ مالیات بر درآمد در کنار شاخص‌های دیگر مؤثر باشد.

علاوه بر مباحث مرتبط با اصول عدالت مالیاتی در بین استان‌های مختلف، در درون استان‌ها نیز روش جمع - آوری مالیات از نظر عدالت مالیاتی با مشکل مواجه است، زیرا در ایران سیستم مالیات‌های محلی برقرار نیست و نرخ و پایه‌های مالیاتی در سطح استان‌ها همان نرخ‌ها و پایه‌های مالیات در سطح ملی است. بعنوان مثال در نظام مالیاتی کشور ما بخش کشاورزی معاف از پرداخت مالیات است، حال اگر در استانی بالاترین سهم از درآمد استان متعلق به کشاورزان بوده و این گروه ثروتمندترین افراد باشند باز هم مالیاتی پرداخت نخواهند کرد. آمار سطح زیرکشت (آبی و دیم) نشان می‌دهد که استان‌های خراسان، آذربایجان شرقی و فارس حدود ۳۱ درصد سطح زیرکشت کل کشور را دارند، و به طبع سهم عظیم درآمد در این استان‌ها حاصل از کشاورزی است اما در عمل معاف از پرداخت مالیات هستند.

علاوه بر این دولت می‌تواند با شناسایی دقیق پایه‌های مالیات محلی در استان‌های مختلف و برقراری مالیات بر اساس آنها و سپس اختصاص بخشی از این درآمد به فعالیت‌های رفاهی و خدماتی موجبات افزایش رفاه در استان‌های محروم را فراهم آورد. آمار مربوط به کارگاه‌های بزرگ صنعتی (ارزش افزوده بخش صنعت هر استان یا سرانه آن) ظرفیت یا پایه مالیات بر اشخاص حقوقی را نشان می‌دهد. آمارها نشان می‌دهد که ۵۸ درصد ارزش افزوده بخش صنعت کشور مربوط به سه استان تهران، خوزستان و اصفهان است. در حالی که سهم سه استان ایلام، گلستان و کهگیلویه و بویراحمد فقط ۰/۲ درصد از کل ارزش افزوده بخش صنعت است. این آمارها نشان می‌دهند که در استان‌هایی که صنعتی نیستند باید منابع دیگر درآمد مالیاتی وجود داشته باشد و مهم اینکه باید زمینه تقویت سایر فعالیت‌های اقتصادی در استان‌های غیرصنعتی از طریق برنامه آمایش سرزمین فراهم شود. در شرایط نبود مالیات بر مجموع درآمد، تعیین نرخ مالیات بر سود شرکت‌ها نیز مشابه دستمزد و حقوق در جهت اینکه ثابت یا تصاعدی باشد مشمول اهمیت توزیع درآمد و تخصیص منابع می‌شود.

همانگونه که مطرح شد، علی‌رغم اینکه فعالیت‌های کشاورزی و درآمد حاصل از آنها در ایران معاف از پرداخت مالیات است، اما برخی از استان‌های کشور واجد شرایط مناسب برای کشاورزی بوده، و منبع اصلی درآمد در این استان‌ها از این فعالیت حاصل می‌شود. معافیت ملی درآمد حاصل از کشاورزی نباید مانع برقراری مالیات بر درآمد استانی حاصل از کشاورزی باشد چون در برخی استان‌ها غیر از کشاورزی منبع عمده‌ای برای کسب مالیات وجود ندارد. از آنجا که درآمدهای مالیاتی در استان‌ها صرف می‌شود و موجب افزایش رفاه در همان استان می‌گردد، اگر

برقراری مالیات بر درآمدهای کشاورزی پس از معافیت لازم برای حفظ حداقل درآمد صورت گیرد بنظر می‌رسد که چنین پایه مالیاتی می‌تواند منبع قابل توجهی برای تأمین منابع عمومی در برخی استان‌ها باشد. در حالی که افزایش قیمت ناشی از برقراری این مالیات‌ها در کل کشور توزیع شده و سهم استان‌های مورد نظر از هزینه افزایش قیمت‌ها کمتر از فایده درآمد مالیاتی خواهد بود. از سوی دیگر اجرای سیاست‌های حمایتی یا قیمت‌گذاری کف، بجای خرید تضمینی محصولات کشاورزی از سوی دولت مرکزی و استانی، رفاه کشاورزان فقیر در استان‌های کشاورزی محور را تضمین می‌کند.

در توزیع طبیعی در استان‌های مختلف بعضی از استان‌ها از نظر معادن بسیار غنی هستند که با وجود ملی بودن عمده این معادن نمی‌توان از سهم بیشتر این استان‌ها در چارچوب یک نگاه آمایش سرزمین صرف‌نظر نمود. به عبارت دیگر استان‌هایی که فعالیت‌های کشاورزی، صنعتی و گردشگری و ... در آنها رونق چندانی ندارند دارای مزیت برخورداری از منابع طبیعی می‌باشند که از این طریق با برقراری مالیات استانی بر فعالیت‌های استخراج معدن می‌توان سهم بیشتر از منابع حاصل از این معادن را برای این استان‌ها تأمین نمود. توزیع امکانات جغرافیایی و جذابیت‌های تاریخی و فرهنگی منابعی را در اختیار بعضی از استان‌ها قرار داده است که می‌تواند منبع درآمدهای مالیاتی باشد. این مالیات‌ها می‌توانند صرفاً جنبه استانی و محلی داشته باشند تا از طریق تخصیص این درآمدها، زمینه تقویت صنعت گردشگری و افزایش رفاه در استان‌ها فراهم شود.

### نتیجه‌گیری:

در این مقاله برای ارزیابی رفاه اجتماعی در استان‌های ایران از شاخص‌های رفاهی آمارتیا سن در استان‌های کشور استفاده شده است. از مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱- طبق شاخص رفاهی آمارتیا سن، بیشترین سطح رفاه در استان‌های ایران مربوط به استان تهران با ضریب رفاهی  $80/93$ ، استان بوشهر با ضریب رفاهی  $58/12$  و استان مرکزی با ضریب رفاهی  $47/76$  بوده و کمترین سطح رفاهی مربوط به استان سیستان و بلوچستان با ضریب رفاهی  $W=5/59$ ، سپس استان کردستان با ضریب رفاهی  $W=8$  می‌باشد. نتایج این، مطالعه نشان می‌دهد که پس از استان سیستان و بلوچستان و کردستان استان‌هایی مانند کهگیلویه و بویراحمد، لرستان، کرمانشاه، ایلام و آذربایجان غربی دارای کمترین سطح رفاهی در کشور بوده‌اند بطوری که از سطح میانگین رفاهی کشور نیز بطور معناداری فاصله دارند.

۲- مشاهده می‌گردد که استان تهران، اصفهان، خوزستان و خراسان رضوی بترتیب با داشتن "کشش‌های رفاهی نسبت به درآمد"  $0/63$ ،  $0/16$  و  $0/13$  و  $0/12$  حساسیت بسیار زیادی به متغیر درآمدی دارند. این شاخص نشان می‌دهد که برای بهبود سطح رفاه در این استان‌ها بهترین سیاست بکارگیری الگویی برای افزایش قدرت خرید و افزایش درآمد حقیقی است. همچنین بر مبنای شاخص "کشش رفاهی نسبت به برابری" مشاهده می‌شود که استان‌های یزد، همدان و هرمزگان بترتیب با دارا بودن "کشش رفاهی نسبت به برابری"  $0/01$ ،  $0/03$  و  $0/02$  بیشترین حساسیت را به الگوی توزیع درآمد دارند. بعبارت دیگر بهبود توزیع درآمد در این استان‌ها نقش معناداری در افزایش سطح رفاه استان به همراه دارد.

با توجه به یافته‌های این تحقیق بسیاری از استان‌های کشور (سیستان و بلوچستان، کردستان، کهگیلویه و بویراحمد، لرستان، کرمانشاه، ایلام و آذربایجان غربی) نسبت به متوسط کشور از وضعیت رفاهی مطلوبی برخوردار نیستند و عدم تعادل منطقه‌ای معنی‌داری بین استان‌های کشور مشاهده می‌گردد. راه‌حل‌های پیشنهادی این مقاله برای افزایش سطح رفاه در استان‌های مختلف متفاوت است، چنانچه در برخی استان‌ها (از جمله استان‌های تهران،

اصفهان، خوزستان و خراسان رضوی) با افزایش درآمد سرانه و در برخی دیگر (از جمله استان‌های یزد، همدان و هرمزگان) با کاهش سطح نابرابری درون استانی می‌توان وضعیت رفاهی را بهبود بخشید. بر اساس این یافته‌ها سیاست‌گذاران کشور می‌توانند در برخی از استان‌ها بدون افزایش در سطح درآمد سرانه و صرفاً با کاهش نابرابری وضعیت رفاهی مردم آن مناطق را بهبود ببخشند. از آنجا که در این تحقیق در سنجش رفاه بر دو متغیر نابرابری و درآمد سرانه تأکید شده است، برای حل مسأله عدم تعادل منطقه‌ای می‌توان دو دسته از سیاست‌ها را پیشنهاد نمود. یکی سیاست‌های کوتاه مدت (کاهش نابرابری بین استانی و درون استانی) و دیگری سیاست‌های بلندمدت (افزایش درآمد سرانه) است. در زمینه سیاست‌های بلندمدت نیاز به برنامه‌ریزی فضایی و منطقه‌ای الزامی است، لذا جهت متعادل و متوازن ساختن توسعه مناطق مختلف، رویکرد مبتنی بر توسعه همه جانبه بر مبنای قابلیت‌ها، مزیت‌های نسبی، توانمندی‌ها و محدودیت‌های منطقه‌ای ضروری به نظر می‌رسد. به عبارت دیگر بایستی الگوی توسعه مبتنی بر آمایش سرزمین با استناد بر توازن منطقه‌ای و افزایش استانداردهای رفاهی دنبال شود. در زمینه سیاست‌های کوتاه مدت دولت می‌تواند با اتخاذ سیاست‌های بازتوزیعی درست وضعیت نابرابری در درون استان‌ها و در بین استان‌های مختلف را بهبود ببخشد. در این راستا از جمله سیاست‌هایی که می‌توان پیشنهاد نمود اصلاح سیستم مالیاتی کشور است که در این مقاله پیشنهادات لازم در این زمینه ارائه شده است.

#### منابع و مأخذ:

۱. اشرفی، یحیی و زهرا گلی (۱۳۸۷): «بررسی وضعیت توزیع درآمد با استفاده از محاسبه ضریب جینی و شاخص رفاه سن»، ماهنامه بررسی مسائل و سیاست‌های اقتصادی، شماره های ۸۷ و ۸۸، تهران، صص ۳۷-۵۲.
  ۲. حاتمی‌نژاد، حسین و عمران راستی (۱۳۸۸): عدالت اجتماعی و عدالت فضایی منطقه‌ای بررسی و مقایسه نظریات جان رالز و دیوید هاروی، فصلنامه سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۷۰-۲۶۹، تهران، صص ۹۵-۸۲.
  ۳. فیتزتریچ، تونی (۱۳۸۳): نظریه رفاه سیاست اجتماعی چیست؟ ترجمه: هرمز همایون‌پور، چاپ دوم، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، تهران.
  ۴. کرمی، قاسم و محمد صادق لطفی (۱۳۸۷): «عدالت اجتماعی در برنامه‌ریزی فضای جغرافیایی، عدالت اجتماعی، تهران»، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مرکز تحقیقات استراتژیک، پژوهشکده تحقیقات استراتژیک، صص ۹۰-۷۱.
  ۵. نیلی، فرشاد (۱۳۷۴): «رشد اقتصادی، توزیع درآمد و رفاه اجتماعی در سالهای ۱۳۷۲-۱۳۶۱»، فصلنامه برنامه و بودجه، شماره اول، تهران، صص ۶۲-۴۷.
  ۶. موسی خانی، غلامرضا (۱۳۷۸): تجزیه و تحلیل رفاه اجتماعی در ایران و اثر پذیری آن از نابرابری درآمدی، پایان نامه کارشناسی ارشد اقتصاد، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شیراز.
  ۷. رئیس دانا، فریبرز (۱۳۷۹): «نقد و بررسی چند الگوی نظری در اقتصاد رفاه»، فصلنامه رفاه اجتماعی، سال دوم، شماره سوم، تهران، صص ۷۸-۶۵.
  ۸. سامتی، م. و محمدرضا حسینی (۱۳۸۰): «برآورد تابع مطلوبیت دولت و اندازه گیری شاخص رفاه در ایران»، مجله پژوهشی دانشگاه اصفهان (علوم انسانی)، جلد دوازدهم، شماره ۲، اصفهان، صص ۳۵-۵۴.
9. Atkinson, A. B. (1970): "On the measurement of inequality", *Journal of Economic Theory*, 2, 244-63.

10. Beach, C. M. and R. Davidson (1983): "Distribution free statistical inference with Lorenz curves and income shares", *Review of Economic Studies*, 50, 723-35.
11. Bishop, J. A., S. Chakravorty and P. D. Thistle (1989): "Asymptotically distribution free statistical inference for generalized Lorenz curves", *Review of Economics and Statistics*, 71, 725-77.
12. Charlot, S., & Gaigne, C., & Robert-Nicoud, F. (2006), Thisse, J. F., *Agglomeration and Welfare : The Core-Periphery Model in the Light of Bentham, Kaldor and Rawls*, *Journal of Public Economics*.
13. Cowell, F. A., & Gardiner, K. (1999), *welfare weights*, London School of Economics.
14. Dagum, C. (1990): "Relationship between Income Inequality Measures and Social Welfare Functions" *Journal of Econometrics*, 43, 91-102
15. Dagum, C. (1993): "The Social Welfare Bases of Gini and Other Inequality Measures", *Statistica*, 53, 3-30
16. Dasgupta, P., A.K. Sen and D. Starett (1970): "Notes on the measurement of inequality", *Journal of Economic Theory*, 6, 180-7.
17. Gottschalk, P and M. Joyce (1992): "Is earning inequality also increases in other industrialized countries?", *LIS/CEPS Working Paper No. 66, October*.
18. Kakwani, N. C. (1980): *Income Inequality and Poverty: Methods of Estimation and Policy Application*, World Bank Research Publication, Oxford University Press.
19. Kakwani, N. C. (1984): "Welfare ranking in income distribution, in inequality, measurement and policy", *Advances in Econometrics*, JAI Press, Gleenwitch, Conn., 3, 253-282.
20. Kula, E., *Regional Welfare Weights in Investment Appraisal - The Case of India*, *The Journal of Regional Analysis & Policy*, 1-32, 2002.
21. Mukhopadhaya, (2006) "Trends in Income Disparity and Equality Enhancing Education Policies in the Development Stages in Singapore", *International Journal of Educational Development*.
22. Mukhopadhaya, P. and V. V. B. Rao (۲۰۰۵): *Income Inequality, in Singapore Economy in 21st Century*, McGraw Hill, Singapore.
23. Sen, A. K. (1974): "Information Bases of Alternative Welfare Approaches" *Journal of Public Economics*, 3, 387-403.
24. Sen, A. K. (1976): "Real National Income", *Review of Economic Studies*, 43, 19-39.
25. Sheshinski, E. (1972): "Relation between Social Welfare and the Gini Index of Inequality", *Journal of Economic Theory*, 4, 98-100.
26. Shorrocks, A. F. (1983): "Ranking income distributions", *Economica*, 50, 3-17.
27. Yitzhaki, S. (1979): "Relative Deprivation and the Gini Coefficient", *Quarterly Journal of Economics*, 93, 321-24.
28. Yitzhaki, S. (1982): "Relative Deprivation and Economic Welfare", *European Economic Review*, 17, 99-113.

